

## الدرس الثاني بركرد

﴿... لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...﴾

آل عمران: ۹۷

حج خانه [خدا] بر مردم، بر کسانی که بتوانند به سوی آن راه یابند، واجب الهی است.

﴿مَكَّةَ الْمَكْرَمَةَ وَالْمَدِينَةَ الْمُنَوَّرَةَ﴾

مکه مکرمه و مدینه منوره

جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ أَمَامَ التَّلْفَازِ وَ هُمْ يُشَاهِدُونَ الْحُجَّاجَ فِي الْمَطَارِ.

اعضای خانواده روبه روی تلویزیون نشستند، در حالی که حاجیان را در فرودگاه تماشا می کردند.

نَظَرَ «عَارِفٌ» إِلَى وَالِدَيْهِ، فَرَأَى دُمُوعَهُمَا تَتَسَاقَطُ مِنْ أَعْيُنِهِمَا. فَسَأَلَ عَارِفٌ وَالِدَهُ مُتَعَجِّبًا: يَا أَبِي، لِمَ تَبْكِي؟! <sup>حاله</sup>

عارف به پدر و مادرش نگاه کرد، پس اشک هایشان را دید که از چشمانشان پی در پی می افتند. پس عارف با تعجب و شگفتی از پدرش پرسید: ای پدرم، چرا گریه می کنی؟! <sup>جمله حالیه</sup>

الْأَبُ: حِينَمَا أَرَى النَّاسَ يَذْهَبُونَ إِلَى الْحَجِّ، تَمُرُّ أُمَامِي ذِكْرِيَاتِي؛ فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: يَا لَيْتَنِي أَذْهَبُ مَرَّةً أُخْرَى!  
پدر: وقتی مردم را می بینم که به حج می روند، خاطراتم از برابرم می گذرند؛ و با خودم می گویم: ای کاش من بار دیگر بروم. <sup>جمله حالیه</sup>

رُفِيَّةٌ: وَلِكِنَّكَ أَدَيْتَ فَرِيضَةَ الْحَجِّ فِي السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ مَعَ أُمِّي!

رفیه: ولی تو فریضه (عمل واجب) حج را همراه مادرم در سال گذشته بجا آوردی!

الْأُمُّ: لَقَدْ اسْتَنَاقَ أَبُوکُمَا إِلَى الْحَرَمَيْنِ الشَّرِيفَيْنِ وَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ.

مادر: پدرتان مشتاق دو حرم شریف و [قبرستان] بقیع شریف شده است.

عَارِفٌ: أَأَنْتِ مُسْتَنَاقَةٌ أَيْضًا؟ يَا أُمَاهُ؟

عارف: ای مادر، آیا تو نیز مشتاق هستی؟

الْأُمُّ: نَعَمْ، بِالتَّأَكِيدِ يَا بَنِيَّ.

مادر: بله، البته پسرکم.

الْأَبُ: كُلُّ مُسْلِمٍ حِينَ يَرَى هَذَا الْمَشْهَدَ، يَشْتَاقُ إِلَيْهِ.

پدر: هر مسلمانی وقتی این صحنه را می بیند، مشتاق آن می شود.

عَارِفٌ: مَا هِيَ ذِكْرِيَاتُکُمَا عَنِ الْحَجِّ؟

عارف: خاطراتتان از حج چیست؟

الْأَبُ: أَتَذَكَّرُ خِيَامَ الْحُجَّاجِ فِي مَنَى وَ عَرَفَاتٍ، وَ رَمِي الْجَمْرَاتِ وَ الطَّوَافِ حَوْلَ الْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ وَ السَّعْيِ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ، وَ زِيَارَةَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ.

پدر: چادرهای (خیمه‌های) حاجیان در منا و عرفات، رمی جمرات (پرتاب سنگ‌ها) و طواف (گردش) گرد کعبه شریف و سعی (دویدن) میان صفا و مروه و زیارت بقیع شریف را به یاد می‌آورم.

الْأُمُّ: وَ أَنَا أَتَذَكَّرُ جَبَلَ النُّورِ الَّذِي كَانَ النَّبِيُّ يَتَعَبَّدُ فِي غَارِ حِرَاءِ الْوَادِعِ فِي قِمَّتِهِ.

مادر: و من کوه نور را به یاد می‌آورم که پیامبر در غار حرا واقع در قلعه آن عبادت می‌کرد.

رُقِيَّةُ: أَنَا قَرَأْتُ فِي كِتَابِ التَّرْبِيَةِ الدِّيْنِيَّةِ أَنَّ أَوْلَى آيَاتِ الْقُرْآنِ نَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِي غَارِ حِرَاءِ. هَلْ رَأَيْتِ الْغَارَ؛ يَا أُمَّاهُ؟

رقیه: من در کتاب تربیت دینی (کتاب دین و زندگی) خواندم که نخستین آیات قرآن در غار حرا بر پیامبر ﷺ نازل شد. ای مادر، آیا غار را دیدی؟

الْأُمُّ: لَا، يَا بَنِيَّ. الْغَارُ يَقَعُ فَوْقَ جَبَلٍ مُرْتَفِعٍ، لَا يَسْتَطِيعُ صُعودُهُ إِلَّا الْأَقْوِيَاءُ. وَ أَنْتِ تَعْلَمِينَ أَنَّ رِجْلِي تَوَلَّمْنِي.

مادر: نه، ای دخترکم. غار بالای کوهی بلند واقع است، که فقط افراد قوی می‌توانند از آن بالا بروند. (که جز افراد قوی نمی‌توانند از آن بالا بروند) و تو می‌دانی که پایم درد می‌کند.

رُقِيَّةُ: هَلْ رَأَيْتُمَا غَارَ ثَوْرٍ الَّذِي لَجَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فِي طَرِيقِ هِجْرَتِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ؟

رقیه: آیا دیدید غار ثور را که پیامبر در راه هجرتش به مدینه منوره به آن پناه برد؟

الْأَبُ: لَا، يَا عَزِيزَتِي؛ أَنَا أَتَمَنَّى أَنْ أَتَشْرِفَ مَعَ جَمِيعِ أَعْضَاءِ الْأُسْرَةِ وَ مَعَ الْأَقْرَبَاءِ لِزِيَارَةِ مَكَّةَ الْمُكْرَمَةِ وَ الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ مَرَّةً أُخْرَى وَ أَزُورَ هَذِهِ الْأَمَاكِنَ.

پدر: نه، ای عزیزم؛ من آرزو دارم که بار دیگر همراه همه اعضای خانواده و نزدیکان به زیارت مکه مکرمه و مدینه منوره مشرف بشوم و این مکان‌ها را زیارت کنم (ببینم).

### بِرُكُودِ الْمُنَجَّمِ

زَارَ ُ : دیدار کرد (مضارع: يَزُورُ) «زُرْتُ: دیدار کردم» السَّعْيِ : دویدن ، تلاش الْقِمَّةِ : قلعه «جمع: الْقِمَمِ» لَجَأَ إِلَى: به ... پناه برد مَرَّ ُ : گذر کرد «مضارع: يَمُرُّ» الْمَشْهَدِ: صحنه	بَنِيَّتِي: دخترکم تَعَبَّدَ: عبادت کرد التَّلْفَازُ: تلویزیون الْخِيَامِ: چادرها «مفرد: الْخَيْمَةُ» الرَّجُلِ: پا «جمع: الْأَرْجُلُ» رَمِي الْجَمْرَاتِ: پرتاب ریگ‌ها (در مراسم حج)	أَلَمَ: به درد آورد (مضارع: يُولِمُ) «رِجْلِي تَوَلَّمْنِي: پایم درد می‌کند.» إِشْتَاقٌ: مشتاق شد (مضارع: يَشْتَاقُ) أُمَّاهُ: ای مادرم بَنِيَّ: پسرکم
--	---	--

📖 حول النص برگرد

عَيْنُ جَوَابِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مِنَ الْعَمُودِ الثَّانِي. (اثنان زائدان)

۲. يَكُونُ مُرْتَفِعًا  
 ۱. لَأَنَّ رَجُلَ الْأُمِّ كَانَتْ تُؤَلِّمُهَا.  
 ۳. أَمَامَ التَّلْفَازِ  
 ۲. الْحُجَّاجِ فِي الْمَطَارِ  
 ۵. وَالِدَا الْأُسْرَةِ  
 ۳. رَأْسِي يُؤَلِّمُنِي  
 ۱. إِشْتَقَى إِلَيْهِ

۱- لِمَاذَا لَمْ تَتَّعَدَ وَالِدَةُ عَارِفٍ وَ رُقَيْةٌ جَبَلَ النُّورِ؟

۲- مَاذَا كَانَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ يُشَاهِدُونَ؟

۳- أَيْنَ جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ؟

۴- كَيْفَ يَكُونُ جَبَلُ النُّورِ؟

۵- مَنْ كَانَ يَبْكِي؟

۱- لِمَاذَا لَمْ تَتَّعَدَ وَالِدَةُ عَارِفٍ وَ رُقَيْةٌ جَبَلَ النُّورِ؟ لَأَنَّ رَجُلَ الْأُمِّ كَانَتْ تُؤَلِّمُهَا. چرا مادر عارف و رقیه از کوه نور بالا نرفت؟ - زیرا پای مادر درد می کرد.

۲- مَاذَا كَانَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ يُشَاهِدُونَ؟ الْحُجَّاجِ ۲ فِي الْمَطَارِ ۲  
 اعضای خانواده چه چیزی می دیدند؟ - حاجیان را در فرودگاه

۳- أَيْنَ جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ؟ أَمَامَ التَّلْفَازِ  
 اعضای خانواده کجا نشستند؟ - در برابر تلویزیون

۴- كَيْفَ يَكُونُ جَبَلُ النُّورِ؟ يَكُونُ مُرْتَفِعًا ۴

کوه نور چگونه می باشد؟ - بلند می باشد.

۵- مَنْ كَانَ يَبْكِي؟ وَالِدَا الْأُسْرَةِ ۵

چه کسی گریه می کرد؟ - پدر و مادر خانواده

۱. اعضای زوج بدن : رِجْلٌ، يَدٌ، إِذْنٌ، عَيْنٌ، كَفٌّ مؤنث هستند.  
 ۲. حُجَّاجٌ: جمع مكسر است و مفرده «حَاجٌّ عَلَى وَزْنِ «فَاعِلٍ» مِثْلَ: سَيَّاحٌ (سائح)، كُتَّابٌ (کاتب)، جُهَّالٌ (جاهل)، عَلَّامٌ (عالِم)، خُدَّامٌ (خادم)، وَرَاثٌ (وارث)، نَقَّادٌ (ناقد)، قُرَّاءٌ (قارئ)، خُدَّاعٌ (خادع)، عَمَّالٌ (عامل)، زُّوَّارٌ (زائر)، سُكَّانٌ (ساکن)  
 ۳. مَطَّارٌ، مَجَالٌ، مَقَامٌ : اسم مکان بر وزن مَفْعَلٌ هستند.  
 ۴. موارد مورد توجه: حَرَكَةُ مُرْتَفِعٍ  
 ۵. نون مثنی و جمع در حالت مضاف حذف می شود؛ مانند وَالِدَا الْأُسْرَةِ (والدان + الْأُسْرَةُ) - مَسْلَمُو الْعَالَمِ (مسلمون + الْعَالَمِ)

## هـ اِعْلَمُوا هـ برگرد

### أَحَالٌ (قید حالت)

آیا ترجمه این سه جمله یکسان است؟

الف. رَأَيْتُ وَكَلِدًا مَسْرُورًا. ب. رَأَيْتُ الْوَلَدَ الْمَسْرُورَ. ج. رَأَيْتُ الْوَلَدَ، مَسْرُورًا.

پسر خوشحالی را دیدم. پسر خوشحال را دیدم. پسر را، خوشحال دیدم.

مَسْرُورًا در جمله الف، و الْمَسْرُورَ در جمله ب چه نقشی دارند؟

آیا مَسْرُورًا در جمله ج نیز همان نقش را دارد؟

در جمله اول کلمه «مَسْرُورًا» صفتِ «وَلَدٍ» و در جمله دوم «الْمَسْرُورَ» صفتِ «الْوَلَدِ» و در جمله سوم «مَسْرُورًا» حالتِ «الْوَلَدِ» است.

ذَهَبَتِ الْبِنْتُ، فَرِحَةً.

ذَهَبَتِ الْبِنْتُ الْفَرِحَةَ.

قید حالت (أَحَالٌ)

صفت

موصوف

برخی کلمات در جمله، حالتِ یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند.

به چنین کلماتی در فارسی «قید حالت» و در عربی «حال» می‌گوییم.<sup>۱۱</sup>

اِسْتَعْلَمَ مَنْصُورٌ فِي الْمَرْزَعَةِ نَشِيطًا.

مرجع حال حال (قید حالت)

در زبان عربی بسیاری از اوقات قید حالت در انتهای جمله می‌آید؛ مانند:

وَقَفَ الْمُهَنْدِسُ الشَّابُّ فِي الْمَصْنَعِ مَبْتَسِمًا.

الْأَلْعَبُونَ الْإِيرَانِيُّونَ رَجَعُوا مِنَ الْمُسَابَقَةِ مَبْتَسِمِينَ.

هَاتَانِ الْبِنْتَانِ قَامَتَا بِجَوْلَةٍ عِلْمِيَّةٍ فِي الْإِنْتَرْنِتِ مَبْتَسِمَتَيْنِ.

### كَمَا اخْتَبَرْتُ نَفْسَكَ (۱): عَيْنِ «أَحَالٌ» فِي الْجُمَلِ التَّالِيَةِ. حرف عطف

۱- وَصَلَ الْمُسَافِرَانِ إِلَى الْمَطَارِ مُتَأَخِّرِينَ وَرَكِبَا الطَّائِرَةَ.

مسافران با تاخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند. / مُتَأَخِّرِينَ

۲- تَجْتَهَدُ الطَّالِبَةُ فِي آدَاءِ وَاجِبَاتِهَا رَاضِيَةً وَتُسَاعِدُ أُمَّهَا. حرف عطف

دانش‌آموز دختر در انجام تکالیف خود با خشنودی تلاش می‌کند و به مادرش کمک می‌کند. / رَاضِيَةً

۳- يُشَجِّعُ الْمُتَفَرِّجُونَ فَرِيقَهُمُ الْفَائِزَ فَرِحِينَ.

امروز تماشاگران با خوشحالی (شادی) تیم برنده خود را تشویق می‌کنند. / فَرِحِينَ

<sup>۱</sup> تشخیص مرجع قید حالت و مطابقت قید حالت با مرجعش از نظر عدد و جنس، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست. (تدریس «صاحب حال» از اهداف کتاب درسی نیست).

<sup>۱۲</sup> جَوْلَةٌ عِلْمِيَّةٌ: گردش علمی

۴- أَلطَّلِبَاتِنِ تَقْرَآنِ دُرُوسَهُمَا مُجَدَّتَيْنِ.

دو دانش آموز دختر با جدیت درسهایشان را می خوانند. / مُجَدَّتَيْنِ

گاهی قید حالت به صورت جمله اسمیه همراه با حرف «واو حالیه» و به دنبال آن یک ضمیر می آید؛ مثال:

الف. رَأَيْتُ الْفَلَاحَ وَ هُوَ يَجْمَعُ الْمَحْصُولَ. ب. أَشَاهِدُ قَاسِمًا وَ هُوَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ.

کشاورز را دیدم، در حالی که محصول را جمع می کرد. قاسم را می بینم، در حالی که میان دو درخت نشسته است.

■ در جمله الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می شود.

**که إختبر نفسك (۲): تَرْجِمِ الْآيَاتِ الْكَرِيمَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ «الْحَالَ».**

۱- ﴿... وَ خَلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا﴾ النساء: ۲۸

ترجمه: ... و انسان ضعیف و ناتوان آفریده شده است. **الْحَالَ: ضَعِيفًا**

۲- ﴿... وَ لَا تَهِنُوا<sup>۱</sup> وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ ...﴾ آل عمران: ۱۳۹

ترجمه: و سست نشوید و اندوهگین نباشید در حالی که شما برتر هستید. **الْحَالَ: أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ**

۳- ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ ...﴾ البقرة: ۲۱۳

ترجمه: مردم امتی یگانه بودند و خداوند پیامبران را مژده دهنده فرستاد. **الْحَالَ: مُبَشِّرِينَ**

۴- ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۝ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ الفجر: ۲۷ و ۲۸

ترجمه: ای نفس آرام، با خشنودی خود و خوشنودی خدا (خشنود و خدایسند) به سوی پروردگارت بازگرد. **الْحَالَ: رَاضِيَةً، مَرْضِيَّةً**

۵- ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ<sup>۲</sup> الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ المائدة: ۵۵

ترجمه: سرپرست شما تنها خداوند و پیامبرش و کسانی هستند که ایمان آورده اند: کسانی که نماز بر پا می دارند و زکات می دهند. **الْحَالَ: هُمْ رَاكِعُونَ**

ولی شما تنها خداوند و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. (ترجمه فولادوند)

۱- لَا تَهِنُوا: سست نشوید (وَهَنَ)

۲- يُؤْتُونَ: می دهند (آتَى)

## کتاب التمارین برگرد

### ● التمرین الأول:

أ. عَيِّنْ نَوْعَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَظٌّ. (نَوْعُ الْكَلِمَاتِ: اسْمٌ فَاعِلٌ وَ اسْمٌ مَفْعُولٌ وَ اسْمٌ مَكَانٌ وَ اسْمٌ مُبَالَغَةٌ<sup>۱</sup> وَ فِعْلٌ مَاضٍ وَ فِعْلٌ مُضَارِعٌ وَ مَصْدَرٌ وَ حَرْفٌ جَرٌّ وَ ...)

«السَّيِّدُ مُسْلِمِيٌّ» مُضَارِعٌ. هُوَ يَسْكُنُ فِي قَرْيَةٍ بِطُرُودٍ بِمُحَافَظَةِ مازندران. إِنَّهُ رَجُلٌ صَادِقٌ وَ صَبَّارٌ وَ مُحْتَرَمٌ. فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ شَاهَدَ جَمَاعَةً مِنَ الْمُسَافِرِينَ وَاقِفِينَ أَمَامَ مَسْجِدِ الْقَرْيَةِ. فَذَهَبَ وَ سَأَلَهُمْ عَنِ سَبَبِ وَقُوفِهِمْ، فَقَالُوا: إِنَّ سَيَّارَتَنَا مُعَطَّلَةٌ.

«آقای مسلمی» کشاورز است. او در روستای پطرد از استان مازندران سکونت دارد. او مردی راستگو و بسیار شکیبا و مورد احترام است. در روزی از روزها جمعی از مسافران را روبه روی مسجد روستا ایستاده دید. پس رفت و از آنها درباره علت ایستادنشان پرسید. پس گفتند: خودرویمان خراب شده است.

مُضَارِعٌ: اسم فاعل / يَسْكُنُ: فعل مضارع / صَادِقٌ: اسم فاعل / صَبَّارٌ: اسم مبالغة / مُحْتَرَمٌ: اسم مفعول / مِنَ: حرف جر / الْمُسَافِرِينَ: اسم فاعل / وَاقِفِينَ: اسم فاعل / مَسْجِدِ: اسم مكان / ذَهَبَ: فعل ماضی / عَنِ: حرف جر / مُعَطَّلَةٌ: اسم مفعول

فَاتَّصَلَ السَّيِّدُ مُسْلِمِيٌّ بِصَدِيقِهِ مُصَلِّحِ السَّيَّارَاتِ؛ لِكَيْ يُصَلِّحَ سَيَّارَتَهُمْ؛ وَ جَاءَ صَدِيقُهُ وَ جَرَّ سَيَّارَتَهُمْ بِالْجَرَازَةِ وَ أَخَذَهَا إِلَى مَوْقِفِ تَصْلِيحِ السَّيَّارَاتِ.

پس آقای مسلمی با دوستش تعمیرکار خودرو تماس گرفت؛ تا خودروی آنها را تعمیر کند؛ و دوستش آمد و خودرویشان را با تراکتور کشید و آن را به تعمیرگاه خودرو برد.  
مُصَلِّحٌ: اسم فاعل / يُصَلِّحُ: فعل مضارع / مَوْقِفِ: اسم مكان / تَصْلِيحِ: مصدر

ب. مَا مِهْنَةُ صَدِيقِ السَّيِّدِ مُسْلِمِيٍّ؟ هُوَ مُصَلِّحُ السَّيَّارَاتِ.

ج. كَمْ جَارًا وَ مَجْرورًا فِي النَّصِّ؟ تِسْعَةٌ:

۱- فِي قَرْيَةٍ / ۲- بِمُحَافَظَةِ / ۳- فِي يَوْمٍ / ۴- مِنَ الْأَيَّامِ / ۵- مِنَ الْمُسَافِرِينَ / ۶- عَنِ سَبَبِ / ۷- بِصَدِيقِي / ۸- بِالْجَرَازَةِ / ۹- إِلَى مَوْقِفِ

د. أَيْنَ يَعِيشُ السَّيِّدُ مُسْلِمِيٌّ؟ هُوَ يَعِيشُ فِي قَرْيَةٍ بِطُرُودٍ بِمُحَافَظَةِ مازندران.

ه. اُكْتُبْ مُفْرَدَ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ.

سَادَةٌ: سَيِّدٌ	قَرْيٌ: قَرْيَةٌ	رَجَالٌ: رَجُلٌ	أَيَّامٌ: يَوْمٌ	سَيَّارَاتٌ: سَيَّارَةٌ
مُصَلِّحُونَ: مُصَلِّحٌ	أَصْدِقَاءٌ: صَدِيقٌ	مَوَاقِفٌ: مَوْقِفٌ	جَرَازَاتٌ: جَرَازَةٌ	جَمَاعَاتٌ: جَمَاعَةٌ

.....  
الْمُعَطَّلُ: خراب شده    الْجَرَازَةُ: تراکتور    الْمَوْقِفُ: ایستگاه    مَوْقِفِ تَصْلِيحِ السَّيَّارَاتِ: تعمیرگاه خودرو

<sup>۱۳</sup> پطرد، روستایی است از توابع بخش گیل خوران شهرستان جویبار در استان مازندران ایران.

## ● التَّمْرِينُ الثَّانِي: عَيِّنِ الْكَلِمَةَ الْغَرِيبَةَ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ، مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ. بِرِغْدٍ

- ۱- الْأَصْدِقَاءُ  الْأَحْبَاءُ  الْأَقْرَبَاءُ  الْأَرْبَعَاءُ   
 الْأَصْدِقَاءُ (دوستان)، الْأَحْبَاءُ (دوستان)، الْأَقْرَبَاءُ (نزدیکان) / الْأَرْبَعَاءُ (چهارشنبه)
- ۲- الطَّيْنُ  الْمِلْفُ  التُّرَابُ  الْحَجَرُ   
 الطَّيْنُ (گل)، التُّرَابُ (خاک)، الْحَجَرُ (سنگ) / الْمِلْفُ (پرونده)
- ۳- الْأَعْيُنُ  الْأَكْتِافُ  الْفَأْسُ  الْأَسْنَانُ   
 الْأَعْيُنُ (چشم‌ها)، الْأَكْتِافُ (شانه‌ها)، الْأَسْنَانُ (دندان‌ها) / الْفَأْسُ (تبر)
- ۴- الْغُرَابُ  الْعُصْفُورُ  الْحَمَامَةُ  الْمَائِدَةُ   
 الْغُرَابُ (کلاغ)، الْعُصْفُورُ (گنجشک)، الْحَمَامَةُ (کبوتر)، الْمَائِدَةُ (سفره طعام)
- ۵- الْعَظْمُ  اللَّحْمُ  الْعَامُ  الدَّمُ   
 الْعَظْمُ (استخوان)، اللَّحْمُ (گوشت)، الدَّمُ (خون) / الْعَامُ (سال)
- ۶- الْخِيَامُ  أَمْسٌ  عَدَاً  الْيَوْمُ   
 أَمْسٌ (دیروز)، عَدَاً (فردا)، الْيَوْمُ (امروز) / الْخِيَامُ (چادرها)

## ● التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ. بِرِغْدٍ

- ۱- ﴿... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً...﴾ البقرة: ۲۰۱  
 پروردگارا در دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی بده. / حَسَنَةً: مفعول؛ الْآخِرَةُ: مجرور به حرف جرّ
- ۲- ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ...﴾ الإسراء: ۸۱  
 حق آمد و باطل نابود شد. / الْحَقُّ: فاعل؛ الْبَاطِلُ: فاعل
- ۳- ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ البقرة: ۴۳  
 از بردباری و نماز یاری بجویند. / الصَّبْرِ: مجرور به حرف جرّ
- ۴- ﴿فَأَنْ حَزَبَ اللَّهُ هُمَ الْغَالِبُونَ﴾ المائدة: ۵۶  
 بی گمان حزب خدا چیره شدگان اند. / اللَّهُ: مضاف الیه
- ۵- ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ آل عمران: ۸۵  
 هر کسی چشنده مرگ است. / كُلُّ: مبتدا؛ ذَائِقَةُ: خبر

## ● التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: اُكْتُبِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ مِنْ كَلِمَاتِ نَصِّ الدَّرْسِ وَ التَّمَارِينِ. بِرِغْدٍ

- ۱- اِنِّي الصَّغِيرُ (پسر کوچکم) ..... بَنِي: پسرکم
- ۲- بِنْتِي الصَّغِيرَةُ (دختر کوچکم) ..... بَنِيَّتِي: دخترکم
- ۳- اَعْلَى الْجَبَلِ وَ رَأْسُهُ (بالاترین [قسمت] کوه و سر آن) ..... اَلْقِمَّةُ: قلّه

- ۴- مَكَانٌ وَقُوفِ السَّيَّارَاتِ وَ الْحَافِلَاتِ. جای ایستادن خودروها و اتوبوس‌ها ..... الْمَوْقِفُ: ایستگاه
- ۵- سَيَّارَةٌ تَسْتَحْدِمُهَا لِلْعَمَلِ فِي الْمَزْرَعَةِ. خودرویی که آن را برای کار در کشتزار به کار می‌بریم. .... الْجَرَازَةُ : تراکتور
- ۶- صَفَةٌ لِجِهَازٍ أَوْ آلَةٍ أَوْ أَدَاةٍ بِحَاجَةٍ إِلَى التَّصْلِيحِ. ویژگی‌ای برای دستگاهی یا ابزاری یا وسیله‌ای که نیاز به تعمیر دارد..... الْمُعْطَلَةُ: خراب

● التَّمْرِينُ الْخَامِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ. برگرد

۱-	كُتِبَ: نوشت	قَدْ كُتِبَ التَّمْرِينُ: تمرین نوشته شد.	لِمَ لَا تَكْتُبِينَ دَرَسَكِ؟ چرا درست را نمی‌نویسی؟
			لَمْ تَكْتُبِي شَيْئًا: چیزی ننوشتی.
۲-	تَكَاتَبَ: نامه نگاری کرد	أَصْدِيقَانِ تَكَاتَبَا: دو دوست با یکدیگر نامه نگاری کردند.	رَجَاءٌ، تَكَاتَبَا: لطفاً با هم نامه‌نگاری کنید.
			تَكَاتَبَ الزَّمِيلَانِ: دو همکلاسی با یکدیگر نامه نگاری کردند.
۳-	مَنَعَ: بازداشت، منع کرد	مُنِعْتُ عَنِ الْمَوَادِّ السُّكَّرِيَّةِ: از مواد قندی منع شدم.	لَا تَمْنَعْنَا عَنِ الْخُرُوجِ: ما را از بیرون رفتن منع نکن.
			شَاهِدُنَا مَانِعًا بِالطَّرِيقِ: مانعی را در راه دیدیم.
۴-	إِمْتَنَعَ: خودداری کرد	لَنْ مَتَّنِعَ عَنِ الْخُرُوجِ: از بیرون رفتن خودداری نخواهیم کرد.	لَا مَتَّنِعُوا عَنِ الْأَكْلِ: از خوردن خودداری نکنید.
			كَانَ الْحَارِسُ قَدْ اِمْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ: نگهبان از خواب خودداری کرده بود.
۵-	عَمِلَ: کار کرد، عمل کرد	لِمَ مَا عَمِلْتُمْ بِوَأَجَابَتِكُمْ؟ چرا به تکالیفتان عمل نکردید؟	أَتَعْمَلُونَ فِي الْمَصْنَعِ؟ آیا در کارخانه کار می‌کنید؟
			الْعَمَالُ مَشْغُولُونَ بِالْعَمَلِ: کارگران مشغول کارند.
۶-	عَامَلَ: رفتار کرد	إِلَهِي، عَامِلْنَا بِفَضْلِكَ: خدایا با لطفت با ما رفتار کن.	إِلَهِي، لَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ: خدای من، با دادگریات با ما رفتار نکن.
			كَانُوا يُعَامِلُونَنَا جَيِّدًا: به خوبی با ما رفتار می‌کردند.
۷-	ذَكَرَ: یاد کرد	قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ: مؤمن از پروردگارش یاد کرده است.	ذَكَرْتِ بِالْخَيْرِ: به نیکی یاد شدی.
			قَدْ يَذْكُرُ الْأُسْتَاذُ تَلَامِيذَهُ الْقَدَمَاءَ: استاد از شاگردان قدیمی‌اش یاد می‌کند.
۸-	تَذَكَّرَ: به یاد آورد	جَدِّي وَ جَدَّتِي تَذَكَّرَانِي: پدربزرگ و مادر بزرگ مرا به یاد آوردند.	سَيَتَذَكَّرُنَا الْمُدْرَسُ: معلم ما را به یاد خواهد آورد.
			لَا أَتَذَكَّرُكَ يَا زَمِيلِي: همکلاسی من، تو را به یاد نمی‌آورم.

نکته: لِمَ لَا تَكْتُبِينَ دَرَسَكِ؟ چرا درست را نمی‌نویسی؟ / لِمَ تَكْتُبِي دَرَسَكِ؟ درست را ننوشتی.

<sup>۱۴</sup> الْجَرَازَةُ: علی وزن فَعَالَةٍ اسم مبالغه است که بر ابزار و وسیله دلالت می‌کند به معنی تراکتور.

<sup>۱</sup> جِهَازٌ: شاخه، دستگاه، سیستم، ماشین، قوه(دستگاه)، ابزار، وسیله / آلَةٌ: اسباب، ادوات، وسیله،سند، / أَدَاةٌ: ابزار، ابزار دست، وسیله.



● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ، ثُمَّ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا. بِرِجْدٍ

سَمَكَةُ السَّهْمِ<sup>۱</sup>

سَمَكَةُ السَّهْمِ مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ فِي الصَّيْدِ. إِنَّهَا تُطْلَقُ<sup>۲</sup> قَطْرَاتِ الْمَاءِ مُتتَالِيَةً<sup>۳</sup> مِنْ فَمِهَا إِلَى الْهَوَاءِ بِقُوَّةٍ تُشْبِهُ إِطْلَاقَ السَّهْمِ وَ تُطْلَقُ هَذَا السَّهْمُ الْمَائِيَّ فِي اتِّجَاهِ الْحَشْرَاتِ فَوْقَ الْمَاءِ، وَ عِنْدَمَا تَسْقُطُ الْحَشْرَةُ عَلَى سَطْحِ الْمَاءِ تَبْلَعُهَا<sup>۴</sup> حَيَّةً. هُوَاهُ<sup>۵</sup> أَسْمَاكِ الزَّيْتَةِ مُعْجَبُونَ بِهَذِهِ السَّمَكَةِ، وَلَكِنَّ تَعْدِيَّتَهَا صَعْبَةٌ عَلَيْهِمْ؛ لِأَنَّهَا تُحِبُّ أَنْ تَأْكُلَ الْفَرَايِسَ الْحَيَّةَ.

ماهی تیرانداز



ماهی تیرانداز از شگفت‌انگیزترین ماهی‌ها در شکار است. آن قطره‌های آب را پی در پی با قدرتی شبیه پرتاب تیر از دهانش بطرف هوا رها می‌کند. و این تیر آبی را به سمت حشرات روی آب رها می‌کند. و وقتی حشره بر سطح آب می‌افتد، آن را زنده می‌بلعد. علاقه‌مندان ماهی‌های زینتی شیفته این ماهی هستند، ولی غذا دادن به آنها (آن ماهی‌ها) برایشان سخت است؛ زیرا آن ماهیان دوست دارند که شکارهای زنده را بخورند.

سَمَكَةُ: مبتدا / مُتتَالِيَةً: حال / الْهَوَاءِ: مجرور به حرف جرّ / الْحَشْرَةُ: فاعل / الْمَاءِ: مضاف الیه / حَيَّةً: حال / هُوَاهُ: مبتدا / مُعْجَبُونَ: خبر / الْفَرَايِسَ: مفعول / الْحَيَّةَ: صفت

سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا

سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ تُدَافِعُ عَنْ صِغَارِهَا وَ هِيَ تَسِيرُ مَعَهَا. إِنَّهَا تَعِيشُ فِي شَمَالِ إِفْرِيقِيَا. وَ هَذِهِ السَّمَكَةُ تَبْلَعُ صِغَارَهَا عِنْدَ الْخَطَرِ؛ ثُمَّ تُخْرِجُهَا بَعْدَ زَوَالِ الْخَطَرِ.

ماهی تیلاپیا



ماهی تیلاپیا از عجیب‌ترین ماهی‌هاست که از بچه‌هایش در حالی که همراهشان حرکت می‌کند دفاع می‌کند. آن در شمال آفریقا زندگی می‌کند. و این ماهی بچه‌هایش را هنگام خطر می‌بلعد؛ سپس بعد از برطرف شدن خطر آنها را بیرون می‌آورد.

صِغَارِ: مجرور به حرف جرّ / هِيَ تَسِيرُ مَعَهَا: حال / صِغَارَ: مفعول

- ۱- سَمَكَةُ السَّهْمِ: ماهی تیرانداز ۲- أَطْلَقَ: رها کرد ۳- الْمُتتَالِيَةً: پی در پی ۴- بَلَعَ: بلعید ۵- أَلْهَوَاةُ: علاقه‌مندان «مفرد: أَلْهَوَاي»

● التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيِّنِ «الْحَالَّ» فِي الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةِ. بِرِجْدٍ

۱- مَنْ عَاشَ بِوَجْهَيْنِ، مَاتَ خَاسِرًا.

هر کس دو رو زندگی کند، زیانکار می‌میرد. / خَاسِرًا

۲- أَقْوَى النَّاسِ مَنْ عَفَا عَدُوَّهُ مُقْتَدِرًا<sup>۱۶</sup>.

قوی‌ترین مردم کسی است که دشمنش را در حال توانایی (در حالی که قدرت دارد) عفو کند. / مُقْتَدِرًا

<sup>۱۶</sup> أَلْهَوَاةُ: علاقه‌مندان «مفرد: أَلْهَوَاي» اسم فاعل است؛ چون نوع اسم را از شکل مفرد تشخیص می‌دهیم. مانند: الْقَضَاةُ (القاضي)، الْعُدَاةُ (العادي)، الثَّهَاةُ (الناهي)، الْمَشَاةُ (ماشي)

<sup>۱</sup> أَقْوَى، بر وزن «أفعل»: اسم تفضیل مذكر است که چون مضاف شده است به صورت صفت عالی ترجمه می‌کنیم. مشابه آن: أَوْلَى، أَنْقَى، أَعْلَى

عفا: عفو کرد (حروفه الأصلية «ع ف و») / مقتدر: با اقتدار، توانا / اقتدر: [اقتداراً] قدر: علیه: بر او توانائی یافت

- ۳- عِنْدَ وَقُوعِ الْمَصَائِبِ تَذْهَبُ الْعِدَاوَةُ سَرِيعَةً.  
 هنگام وقوع مصیبت‌ها، دشمنی با سرعت می‌رود. / سَرِيعَةً
- ۴- مَنْ أذْنَبَ<sup>۱</sup> وَ هُوَ يَضْحَكُ دَخَلَ النَّارَ وَ هُوَ يَبْكِي.  
 هرکس گناه کند در حالی که می‌خندد، وارد جهنم می‌شود در حالی که گریه می‌کند. / هُوَ يَضْحَكُ - هُوَ يَبْكِي
- ۵- يَبْقَى الْمُحْسِنُ حَيًّا وَ إِنْ نُقِلَ إِلَىٰ مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ.  
 انسان نیکوکار هرچند به منزل‌های مردگان منتقل شود، زنده می‌ماند. / حَيًّا
- ۶- إِذَا طَلَبْتَ أَنْ تَنْجَحَ فِي عَمَلِكَ فَتَقُمْ بِهِ وَحِيدًا<sup>۲</sup> وَ لَا تَتَوَكَّلْ عَلَى النَّاسِ. قام: ایستاد/ قام ب: اقدام کرد به  
 اگر بخواهی در کارت موفق شوی پس به تنهایی اقدام به انجام آن کار کن و به مردم تکیه نکن. / وَحِيدًا
۱. عفا: عفو کرد    ۲. أَذْنَبَ: گناه کرد

● التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: عَيْنُ الصَّحِيحِ فِي الْمَفْرَدِ وَ جَمْعِهِ. برگرد

- ۱- سَمَكَةٌ ، سَمَكَات
- ۲- ذِكْرِي ، ذِكْرِيَات
- ۳- فَرِيْسَةٌ ، فَرَاِيس
- ۴- قُرْبَانٌ ، قُرَابِيِن
- ۵- خَطِيئَةٌ ، أَخْطَاء (خطأ)
- ۶- مَطْعَامٌ ، مَطَاعِم (مَطْعَم)
- ۷- دَعْوَةٌ ، دَعَوَات
- ۸- كِتَابَةٌ ، كِتَابَات
- ۹- شُعْبٌ ، شُعَب (شُعْبَةٌ)
- ۱۰- عَظْمٌ ، أَعْظِم (أَعْظَم)
- ۱۱- تَمَثَالٌ ، أَمَثَلَةٌ (مثال)
- ۱۲- سِنٌّ ، سَنَوَات (سَنَةٌ)
- ۱۳- عَصْرٌ ، عَصُور
- ۱۴- صَنْمٌ ، أَصْنَام
- ۱۵- حَاجٌّ ، حُجَّاج
- ۱۶- دَمْعٌ ، دُمُوع
- ۱۷- وَجْهٌ ، وَجُوهُ
- ۱۸- بِنْتُ ، أَبْنَاء (بِنْتُ يَا ابْنَةَ، جمع سالمها: بنات)، أَبْنَاء (إِبْن)
- ۱۹- إِلَهٌ ، آلِهَةٌ
- ۲۰- آيَةٌ ، آيَات

<sup>۱۹</sup> وَحِيدًا ≠ مَعًا